جلسه 666

دوشنبه 21/09/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

مرحوم آقای صدر دو اشکال کرد به استفاده ترخیص مشروط در اطراف علم اجمالی.

اشکال اول این بود که روح ترخیص تخییری در اطراف علم اجمالی این است که مولا راضی هست به ارتکاب احدهمای لابعینه، معنای دیگری ندارد. که این حرف درستی هم هست. مولا وقتی راضی می شود که یکی از این دو آب را که مشتبه هستند و یکی از آنها نجس است بخوریم، این یعنی رضای مولا به شرب احدهمای لابعینه. در حالی که شما می خواهید از کل شیء لک حلال اول دو تا ترخیص مشروط استفاده کنید یکی ترخیص در آب الف علی تقدیر اجتناب از آب ب، دوم هم ترخیص در شرب آب ب علی تقدیر اجتناب از شرب آب الف، بعد این دو تا ترخیص مشروط را متحولش بکنید به ترخیص در ارتکاب احدهمای لابعینه. خب این مؤونه زائده می طلبد و عرفی نیست.

ما عرض کردیم که مدلول مطابقی خطاب اصل عبارت است از دو تا ترخیص مشروط. و ما نیازی نمی بینیم که این مقام اثبات با روح حکم ظاهری صد در صد مطابق باشد. اصلا ممکن است در مقام جعل حکم ظاهری هم دو تا ترخیص مشروط جعل بشود، روح حکم ظاهری اذن و رضای به ارتکاب احدهمای لابعینه هست باشد، مهم نیست، آن مدلول مطابقی کلام نیست.

شاهد بر این عرض ما یکی مبنای خود مرحوم آقای صدر است در اصول در بحث مثلا جریان قاعده فراغ در نماز ظهر و عصر، در جائی که من نماز ظهر و عصر خوانده ام می دانم یکی از این دو نماز باطل است، اجمالا این را می دانم، واحتمال می دهم هر دو نماز باطل باشد. خود آقای صدر کما یستفاد من کلماته فی العام و الخاص فرموده است که مشکلی نیست، ما قاعده فراغ را در ثانی الصلاتین جاری می کنیم، می گوئیم یکی از این دو نماز یقینا باطل است نماز دوم انشاءالله صحیح است، وآنوقت یک نماز می خوانیم به نیت ما فی الذمه و مشکل حل است. (البته این مثال را ایشان نزده، مثال دیگری زده ما این مثال را که آسانتر هست انتخاب کردیم).

بعد ایشان می گوید: به ما اشکال می کنند می گویند آن نماز دوم کدام است؟ خب فی علم الله شاید هر دو نماز باطل باشد. اگر هر دو نماز باطل باشد شما می دانید یکی از این دو نماز باطل است وبگوئید انشاءالله نماز دوم صحیح است، خب نماز دوم فی علم الله کدامیک است؟ الصلاة الاخری غیر الصلاة المعلوم بطلانها اجمالا کدام هست؟ هر دو نماز فی علم الله باطل است.

آقای صدر فرموده: در جواب می گوئیم عرف که به قاعده فراغ «کلما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو» استدلال می کند در مورد الصلاة الاخری غیر الصلاة المعلوم اجمالا بطلانها، واین اشکالی که شما می کنید اشکال عقلی است، مقام اثبات که مقام ظهور عرفی است با این اشکال عقلی شما مشکلی پیدا نمی کند. فرموده اما مقام ثبوت که مقام بحث عقلی است، ایشان فرموده من حلش می کنم. پس مقام اثبات که عرفی است اصلا شبهة فی قبال بدیهة عرفیة که شما شبهه می کنید. عرف می گوید من می دانم یکی از این دو نماز باطل است نماز دوم را شک دارم باطل است یا نه انشاءالله صحیح است، تمام شد و رفت. شما اشکال عقلی می کنید که این نماز دوم واقعا تعین ندارد، کدامیک از این دو نماز، نماز دوم است غیر از آن نماز معلوم البطلان اجمالا؟ تعین ندارد.

خب برای اشکال عقلی شما ما جواب عقلی داریم. ما می گوئیم شرعا در مقام ثبوت شارع تعبد کرده به صحت ظاهریه نماز ظهر به شرط بطلان نماز عصر. و تعبد کرده به صحت ظاهریه نماز عصر به شرط بطلان نماز ظهر. اشکالی عقلی برطرف شد دیگر. هر کدام از این دو نماز باطل باشند نماز دیگر صحت ظاهریه دارد. اگر فی علم الله فقط نماز ظهر باطل است نماز عصر صحت ظاهریه دارد، اگر فی علم الله نماز عصر باطل است نماز ظهر صحت ظاهریه دارد، و اگر هر دو نماز فی علم الله باطلند هر دو نماز صحت ظاهریه دارند.

بعد اشکال می شود به ایشان، یک مقدار از این اشکال را هم در بحث تعارض ایشان متعرض شده در بحث نفی ثالث. آن اشکال این است که لازمه این مطلب این است که اگر هر دو باطل هستند هر دو صحت ظاهریه داشته باشند، این معنا ندارد. شارع بگوید اگر هر دو باطلند بگو انشاءالله هر دو صحیحند.

بعد ایشان جواب می دهد می گوید این حکم ظاهری به چه درد مکلف می خورد؟ چون اگر مکلف یقین پیدا کند که هر دو نماز باطل هستند، که دیگر موضوع حکم ظاهری از بین می رود. پس موضوع حکم ظاهری کی محقق است؟ آنوقتی که علم ندارد به بطلان کلیهما، فقط علم اجمالی دارد به بطلان احدهما، آنوقت این حکم ظاهری به درد این مکلف می خورد. پس آن مکلف دیگر از این حکم ظاهری نمی تواند استفاده کند که هر دو نماز صحت ظاهریه دارند، چون شرط اینکه هر دو نماز صحت ظاهریه داشته باشند موقعی احراز می شود که مکلف بفهمد هر دو نماز باطل اند. خب اگر مکلف بفهمد هر دو نماز باطل هستند که دیگر حکم ظاهری برایش جعل نمی شود. تا مادامی هم که علم به بطلان کلیهما ندارد فقط می داند یکی از این دو نماز باطل است، فقط می فهمد یکی از این دو نماز صحت ظاهریه دارد، آنوقت اثرش این است که یک نماز به نیت ما فی الذمه می خواند و به او اکتفا می کند.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! صیاغت حکم ظاهری با روح حکم ظاهری چقدر فرق کرد؟ روح حکم ظاهری چیست؟ رضای مولاست به اعاده صلاة واحده به نیت ما فی الذمة. این ورح حکم ظاهری است در اینجا. اما صیاغت حکم ظاهری در جائی که هر دو نماز باطلند صحت ظاهریه نماز ظهر به شرط بطلان نماز عصر و صحت ظاهریه نماز عصر به شرط بطلان نماز ظهر بود، این صیاغت حکم ظاهری است که شما درست کردید، روح حکم ظاهری هم چیز دیگری است، رضای مولا به اکتفا به صلاة واحده به نیت ما فی الذمه است. روح حکم ظاهری کجا و شکل حکم ظاهری کجا. آنقدر این اختلاف بین شکل حکم ظاهری وروح حکم ظاهری در این مطلب آقای صدر واضح است که ما جرأت نمی کنیم این مطالب ایشان را بیان کنیم، چون یک بیان غیر عرفی است که عرف می گوید اگر بنا باشد تصحیح اطلاق با این راه های غیر عرفی و غیر عقلائی باشد ما نمی توانیم از خطاب عرفی این مطالب را استفاده کنیم، از خطاب عرفی یک مطلبی را استفاده کنیم که تصحیحش نیاز دارد به یک راه هایی که به ذهن هیچ عرفی از عرف عام نمی آید. ولی مرحوم آقای صدر این مطلب را گفته و طبقش فتوی داده. چطور شد در این مثال شما اختلاف صیاغت حکم ظاهری با روح حکم ظاهری مشکل تولید نکرد، آنوقت در بحث ما که این اختلاف اصلا مضر به آن ظهور عرفی مطلب نیست اینجا مشکل تولید می کند؟!. این یک نقض به آقای صدر.

نقض دیگر این است که: از نظر عرفی اگر مولا بگوید اکرم کل عالم. من یقین دارم که اکرام زید عالم و عمرو عالم با هم واجب نیست. من می دانم. چون اکرام این دو نفر با هم موجب فساد بر اسلام و مسلمین است. حالا یکی را اکرام می کنی بکن، اما اینکه دو تا را با هم اکرام کنی ممکن است مشکلاتی درست کنند برای اسلام و مسلمین. خب اکرام زید عالم و عمرو عالم هر دو ما یقین داریم واجب تعیینی نیست. خب ظاهر مطلب خود شما در عام و خاص این است که ما تمسک می کنیم به اکرم کل عالم، می گوئیم اکرام زید عالم واجب است علی تقدیر ترک اکرام عمرو عالم، واکرام عمرو عالم هم واجب است علی تقدیر ترک اکرام زید عالم. نتیجه اش می شود وجوب تخییری. با اینکه روح وجوب تخییری عبارت است از امر به اکرام احدهمای لابعینه دیگر. روح وجوب تخییری این است دیگر. اکرم احدهما لابعینه. امر به جامع است. اما مقام اثبات همین مقدار کافی است که از عموم اکرم کل عالم استفاده کنیم امر به اکرام زید عالم را مشروطا به ترک اکرام عمرو عالم و بالعکس. همین مقدار کافی است. مقام اثبات این را می فهماند. مقام ثبوت وجوب تخییری و روح وجوب تخییری عبارت است از طلب جامع. و این هیچ محذوری به وجود نمی آورد.

پس این فرمایش ایشان تمام نیست. مقام اثبات این را می فهماند. مقام ثبوت وجوب تخییری و روح وجوب تخییری عبارت است از طلب جامع. و این هیچ محذوری به وجود نمی آورد.

پس این فرمایش ایشان تمام نیست.یک مطلب دیگر هم ایشان فرموده اند. فرموده اند: جناب آقا ضیاء عراقی! برفرض ما از شما بپذیریم که استفاده ترخیص فی کل من طرفی العلم الاجمالی مشروطا بالاجتناب عن طرف الآخر این عرفی است، ما مشکل قحط الادلة داریم، مشکل ما این است که هر دلیلی از ادله مان را که نگاه کردیم یک مشکلی دارد. چرا؟ برای اینکه یک دلیل ما رفع ما لایعلمون است، اصلا علم اجمالی را شامل نمی شود، چون در علم اجمالی ما لایعلمون نیست، رفع ما لایعلمون ولی شما می دانی خوردن یکی از این دو آب حرام است. اصلا رفع ما لایعلمون در اطراف علم اجمالی موضوع ندارد و اثباتا اصلا شامل اطراف علم اجمالی نمی شود، نه اینکه شامل این دو طرف علم اجمالی می شود و با هم تعارض می کنند. این عرفی نیست که ما بیائیم بگوئیم وجوب اجتناب از آب الف ما لایعلمون است فرفع عن امتی، وجوب اجتناب از آب ب ما لایعلمون است فرفع عن امتی، بعد بگوئیم تعارضا، تا بخواهیم بگوئیم تساقطا آقا ضیاء می آید جلو، می گوید چرا می گوئید تساقطا؟ بگو تساقط اطلاقهما الاحوالی و بقی اطلاقهما الافرادی به نظر شمای اصحاب مسلک اقتضاء. رفع وجوب اجتناب از آب الف منتهی مشروطا، رفع مشروط، برائت مشروطه.

آقای صدر می فرماید اصلا این حرف عرفی نیست. چون رفع ما لایعلمون اصلا انصراف دارد از اطراف علم اجمالی. این فرمایش را حضرت امام هم دارند. می فرمایند رفع ما لایعلمون اصلا اطراف علم اجمالی را نمی گیرد، چون تکلیف در اطراف علم اجمالی ما یعلمون است، متعلق تکلیف ما لایعلمون است. نمی شود گفت رفع عن امتی ما لایعلمون. نخیر شما می دانید که یکی از این دو آب خوردنش حرام است. متعلق را نمی دانید کدامیک است. پس رفع ما لایعلمون را اصلا در اطراف علم اجمالی مطرح نکنید. البته خیلی ها مطرح می کنند مثل آقای خوئی ره و معارضه می گیرد بین اصل برائت در این طرف علم اجمالی با آن طرف، ولی حضرت امام و آقای صدر دارند و حرف درستی هم هست که اصلا رفع ما لایعلمون و ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم از اطراف علم اجمالی انصراف دارند. شما وقتی می دانی اکرام یکی از این دو نفر اجمالا واجب شده است و مولا هم گفته رفع عنک ما لا تعلم، به عرف بگوئی می گوید اینجا جای تمسک به رفع عنک ما لاتعلم نیست، انت تعلم بوجوب الاکرام، منتهی نمی دانی متعلق وجوب اکرام زید است یا عمرو است. اصل وجوب اکرام احدهمای لابعینه را به طور اجمال می دانی، پس این ما لایعلمون نیست فلم یرفع عنک. از نظر عرفی مطلب اینطور است.

اما بقیه ادله. ایشان فرموده بقیه ادله یکی استصحاب است و یکی قاعده حل است. استصحاب ظاهر لاینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک این است که امر مبرم و کاشف به نام یقین وقتی داشتی سزاوار نیست که به سبب شک که کاشف نیست امر غیر مبرم از آن دست برداری. ظاهرش این است دیگر. خب این دیگر عرفی نیست که ما بیائیم یک شرطی بگذاریم برای جریان استصحاب که هیچ دخالتی در کاشفیت یقین ندارد. بگوئیم سزاوار نیست یقینت را به طهارت این آب الف با شک در نجاست آن نقض کنی مگر در صورتی که آب ب را بخوری. خوردن آب ب چه ربطی دارد به بحث سزاوار نبودن نقض یقین به شک در آب الف؟!. من نسبت به آب الف یقین سابق داشتم که پاک است کاشف داشتم که قبلا پاک بود، الان هم کاشفی ندارم که نجس شده است، سزاوار نیست از آن کاشف سابق رفع ید کنم به سبب شک که لیس بکاشف. اینکه شارع بگوید ولی اگر آب دوم را خوردی آنوقت سزاوار است که نقض یقین به شک کنی در آب الف این عرفی نیست.

بله، شارع بیاید بگوید ولی اگر یک خبر ثقه ای قائم شد بر ارتفاع حالت سابقه آنوقت نقض یقین بکن به سبب خبر ثقه این حرف خوبی است، چون خبر ثقه کاشف است، رفع ید کردی از یقین سابق به سبب خبر ثقه ای که کاشفی است برخلاف یقین سابق، آن خوب است. اما شرب ماء ثانی یا عدم شرب آن چه تأثیری دارد در ضعف وقوت این کاشفیت یقین سابق یا عدم کاشفیت شک لاحق؟ پس این هم عرفی نیست تقیید استصحاب به این قیدی که بگوئیم لاینبغی لک أن تنقض الیقین بطهارة الماء الاول بالشک فی طهارته إذا ترکت شرب الماء الثانی وإذا شربت الماء الثانی فینبغی لک أن تنقض الیقین بطهارة الماء الاول بالشک فیها. این قید، قید عرفی نیست.

ولذا کأنه دلیل استصحاب اصلا مفادش یک مفادی است که بخواهیم از آن این استصحاب مشروط را استفاده کنیم این استصحاب مشروط جزئی از مدلول دلیل استصحاب نیست. این استصحاب مشروط یک مطلب مغایر است با آن مفاد دلیل استصحاب که عدم انبغاء نقض یقین به شک است. مفاد دلیل استصحاب عدم انبغاء نقض الیقین بالشک است لکون الیقین کاشفا و الشک غیر کاشف. ما بیائیم از این دلیل استصحاب جریان استصحاب در کل من طرفی العلم الاجمالی مشروطا بالاجتناب عن الطرف الآخر را استفاده کنیم این اصلا یک مطلب مباین و مغایری است، جزئی از مدلول استصحاب نیست تا بگوئید ما چرا به این جزء از مدلول این دلیل استصحاب اخذ نکنیم.

اما می ماند قاعده حل. آقای صدر فرموده قاعده حل دلیل معتبرش یک صحیحه است. روایت مسعدة که صحیحه نیست که دارد کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام وذلک مثل الثوب ... او که ضعیف السند است. یک روایت معتبره داریم که صحیحه عبدالله بن سنان است. در صحیحه عبدالله بن سنان دقت کنید، کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه. ایشان فرموده به احتمال قوی این روایت ناظر است به یک مرکب و کلی که بعض اجزائش حلال است وبعض اجزائش حرام. مثلا پنیر به عنوان یک کل نه به عنوان یک کلی که انحلالی است. یک وقت می گوئید پنیر به عنوان یک کلی، او انحلالی است، یعنی کل جبن مشکوک الحرمة حلال، بعد می گوئیم خب این دو مصداق دارد، یکی این جبن، هذا جبن مشکوک الحرمة، یکی آن جبن، آن هم جبنٌ مشکوک الحرمة، و چون علم اجمالی داریم که یکی از این جبن ها حرام است گفته می شود که اطلاق کل جبن مشکوک الحرمة لک حلال را ما قید می زنیم، می گوئیم هذا الجبن لک حلال بشرط الاجتناب عن الجبن الآخر. ولی آقای صدر فرموده احتمال قوی دارد که این به عنوان کلی نیست بلکه به عنوان کل است، کل شیء فیه حلال و حرام یعنی یک جزء حلال دارد ویک جزء حرام، فهو هم به همان کل بر می گردد. پنیر به عنوان کل که دو جزء دارد یک جزئش این طرف سفره است و یک جزئش آن طرف سفره است. کل حساب نکنید که پنیر مشکوک الحرمة حلال است بعد انحلالی بگیرید، بگوئید این کل جبن مشکوک الحرمة فهو لک حلال دو مصداق دارد. آقای صدر می گوید این ظهور صحیحه عبدالله بن سنان نیست که انحلالی است نسبت به افراد، که بشود این پنیر فیه حلال و حرام یعنی کل جبن فی نوعه حلال و حرام. این ظهور ندارد. اگر می خواستید انحلالی بگیرید باید می گفتید کل جبن فی نوعه حلال و حرام. خب هذا الجبن الالف فی نوعه حلال و حرام، نوع این جبن فرد حلال دارد و فرد حرام، می گوئیم این جبن لک حلال. آن جبن آنطرف هم کل جبن فی نوعه حلال و حرام فهذا الجبن لک حلال. این می شود کلی. اما احتمال قوی دارد که نه، مراد از این کل شیء فیه حلال و حرام کل باشد نه کلی. ما این دو تا غالب پنیر را به عنوان اجزاء پنیر حساب می کنیم وآن پنیری که دو جزء دارد می شود موضوع برای قاعده حل. پنیری که یک جزء حلال دارد و یک جزء حرام، و این جزء حلال با جزء حرام مشتبه است آن پنیر بر تو حلال است، یعنی همان پنیری که مرکب است از دو جزء مشتبه.

پس جناب آقا ضیاء عراقی! کار خراب شد. شما نگاه کنید موضوع قاعده حل خود مرکب است، آن پنیری که دو جزء دارد یک جزئش حلال است و یک جزئش حرام، آن پنیر بر تو حلال است تا مادامی که جزء حرام آن را بعینه نشناسی. این یعنی دقیقا ترخیص در ارتکاب مرکب و کلی که بعض اجزائش حلال است و بعض اجزائش حرام است و اینها با هم مشتبه شده اند. یعنی ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی. اصلا مفاد این خطاب می شود ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی. ولذا باید این را حمل کنیم بر شبهه غیر محصوره.

اینی که آقا ضیاء عراقی می گوید معنایش این است که ما قاعده حل را در جزءها جاری کنیم. بیائیم بگوئیم کل شیء یشتمل علی جزء محرم و جزء حلال فکل جزء منه حلال بشرط الاجتناب عن الجزء الآخر. این تکلف است. جناب آقا ضیاء عراقی اگر می خواهی ترخیص مشروط جاری کنی باید ترخیص را ببری روی جزء، بگوئی هذا الجزء لک حلال بشرط الاجتناب عن الجزء الآخر. خب مفاد صحیحه عبدالله بن سنان که ترخیص در جزء نیست تا بعد بگوئید ترخیص در جزء را ما مشروطا باید بگوئیم بنابر مسلک اقتضاء. مفاد صحیحه عبدالله بن سنان اصلا ترخیص در کل است یعنی صریحا دارد ترخیص در مخالفت قطعیه می دهد. اینکه قابل حمل نیست بر ترخیص در کل جزء مشروطا بترک الجزء الآخر، این مؤونه زائده می طلبد. باید بگوئید کل شیء له جزء حلال و له جزء حرام فکل جزء منه حلال بشرط الاجتناب عن الجزء الآخر. خب این تکلف است، در روایت که نگفته فکل جزء منه حلال. در روایت گفته فهو یعنی خود آن کل بر تو حلال است. شما ترخیص مشروط بخواهید بگوئید باید حلیت را بزنید به جزء، بگوئید این جزء حلال است بشرط ترک الجزء الآخر. اما روایت که این را نمی گوید. روایت می گوید هر مرکب از یک جزء حلال و یک جزء حرام که مشتبه هستند این اجزاء حلال و حرام با هم، این مرکب بر تو حلال است، یک قاعده حل داریم در مرکب. اینجور نیست که دو تا قاعده حل داشته باشیم در این جزء وآن جزء، تا بعد بگوئیم این دو تا قاعده حل در این دو تا جزء بطور مشروط باشند. این هم راجع به قاعده حل.

پس ایشان فرموده ما قصور اثباتی داریم در ادله.

اقول: به نظر ما این فرمایش آقای صدر هم تمام نیست. اما راجع به استصحاب ما نفهمیدیم چه اشکالی دارد شارع بفرماید شمائی که می دانی آب الف قبلا پاک بود و حلال بود خوردنش، سزاوار نیست یقینت را به طهارت این آب با شک در نجاستش نقض کنی. ولی به شرط اینکه منجر نشود به مخالفت قطعیه علم اجمالی. مخالفت قطعیه علم اجمالی دخیل نیست در کاشفیت، این درست است، دخیل نیست در نکته تعبد به استصحاب، که نکته تعبد به استصحاب این است که امر مبرمی را به نام یقین با امر غیر مبرمی به نام شک سزاوار نیست نقض کنی. بله هیچ دخالتی ندارد در این نکته استصحاب که ما طرف آخر را مرتکب بشویم یا نشویم. و لکن ارتکاب طرف آخر مانع اقوی است، از باب اینکه مستلزم مخالفت قطعیه علم اجمالی است، وهذا قبیح عقلا أو خلاف المرتکز العقلائی. ولذا بخاطر این مانع اقوی شارع می گوید خب من تعبد می کنم به استصحاب، سزاوار هم نیست امر مبرمی را به نام یقین با امر غیر مبرم به نام شک نقض کنی، ولی من نمی توانم این تعبد به استصحابی ام را به طور مطلق جعل کنم، حتی به نحوی که مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی باشد. چون این مانع اقوی است ولو دخالت در نکته تعبد استصحابی ندارد. لازم نیست که هر شرطی دخیل در نکته تعبد استصحابی باشد. بلکه ولو از باب اینکه مانع اقوی است وقبح عقلی دارد قید می زنیم. پس مشکلی درست نمی شود در استصحاب.

اما راجع به قاعده حل؛ جناب آقای صدر حق با شماست، کل شیء فیه حلال و حرام احتمال قوی دارد که مراد از آن کل باشد. چون این تأویل عرفی نیست که بگوئیم کل شیء فی نوعه حلال و حرام. بعد بگوئیم کل شیء شامل این پنیر الف می شود و این پنیر الف فی نوعه حلال و حرام دیگر. نوع این پنیر قسم حلال دارد قسم حرام دارد. خب این خلاف ظاهر است حق با شماست. احتمال قوی دارد که کل شیء فیه حلال و حرام یعنی کل مرکب من جزء حلال و جزء حرام این کل بر تو حلال است. یعنی پنیر که یک قالب حرام دارد ویک قالب حلال وبر تو مشتبه است، این پنیری که مشتمل است بر این جزء حلال وآن جزء حرام، این پنیر و این مرکب و کل بر تو حلال است. حق با شماست. ولی جناب آقای صدر! بحث لفظی نکنید با آقا ضیاء عراقی. آقا ضیاء عراقی نظر داشته به آن فهم متعارف در ادله اصول لذا آنجوری گفته که اطلاق احوالی را تقیید می زنیم فی کل من الطرفین به اینکه بشرط الاجتناب عن الطرف الآخر. شمائی که اینجوری صحیحه عبدالله بن سنان را مطرح می کنید خب آقا ضیاء عراقی می گوید یک قید دیگری می زنیم، می گوئیم کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال بشرط أن لا ترتکب الجمیع. یک قاعده حل داریم در کل منتهی مشروط به عدم ارتکاب جمیع اجزاء. آقا ضیاء که نذر نکرده است که دو تا قاعده حل داشته باشیم یکی در این جزء یکی در آن جزء و هر قاعده حلی مشروط باشد به اجتناب از طرف دیگر. نه، یک قاعده حل داشته باشیم در کل، منتهی آن قاعده حل در کل مشروط است به عدم ارتکاب جمیع. مقید عقلی این مقدار اقتضاء می کند. این اموالی که می دانی بعضش حلال است وبعضش حرام این یک میلیون بر تو حلال است به شرط اینکه همه اش را مصرف نکنی. چون اگر همه اش را مصرف کنی یقین داری حرام را هم مصرف کرده ای. به شرط اینکه مقداری مصرف کنی که منجر به علم به ارتکاب حرام نشود. آقا ضیاء اینجوری می گوید.

پس این اشکال هم وارد نیست. بقیة الکلام انشاءالله فردا.